

واکاوای جامعه شناختی نقش علما در تحولات اجتماعی و سیاسی جامعه‌ی معاصر ایران

سید سیاوش موسوی رکعتی* / مهرداد جواهری پور**

چکیده

در این پژوهش کیفی که با روش هرمنوتیکی تهیه شده، سعی شده است تا به این سوال پاسخ داده شود که، نقش علما در تحولات معاصر جامعه‌ی ایران چیست؟ که برآیند آن بدین قرار شد؛ در جریان جنگ‌های ایران و روس، قاجارها به علت ناامیدی از عوامل داخلی و خارجی، خواستار مشارکت علما در جنگ شدند. علما هم به خاطر دفع خطر تسلط بیگانگان بر جامعه‌ی مسلمین، فتوای جهاد صادر کردند. که مردم مشتاقانه و صمیمانه به فتوای آن‌ها پاسخ مثبت دادند. اما با این نگرش که مبادا، این پیروزی‌ها به نام علما ثبت شود، فرماندهان قاجار، عقب نشستند و عهدنامه‌های ننگینی را منعقد نمودند. اما، علما در برابر امتیازات عصر ناصری، در کنار مردم قرار گرفتند و با صدور فتوا، نخستین جنبش اجتماعی معاصر ایران را علیه استبداد داخلی و استعمار خارجی رقم زدند. که زمینه‌ساز انقلاب مشروطه شد. علما در انقلاب مشروطه با قرائت جدید و تفسیر نو از دین، به مشروطه رسمیت بخشیدند تا اختیارات بی‌پایان شاه، اندکی در جامعه تقلیل یابد. در دوران پهلوی، علما در برابر سیاست غیر دینی کردن جامعه، توسط پادشاهان پهلوی ایستادند، بنابراین کشته، زندانی و تبعید شدند. سرانجام امام خمینی، توانست با الهام از جنبش تنباکو، انقلاب

siyavash.mousavi@gmail.com

mehrdadjavaheeri@yahoo.com

تاریخ پذیرش: ۱۳۹۷/۵/۲۹

* - دانشجوی دکترای جامعه‌شناسی سیاسی دانشگاه تهران مرکز

** - استادیار دانشگاه تهران مرکز (نویسنده مسئول)

تاریخ دریافت: ۱۳۹۶/۱۰/۱۱

مشروطه، قیام چهل و دو، و برطرف نمودن ضعف اندیشه‌ی سیاسی علما، به مثابه‌ی ولایت فقیه، انقلاب بزرگ ایرانیان را به رهبری علما رقم بزند. در مجموع، علما در دوره‌ی قاجار، نقش اصلاحی را ایفاء کردند. آن‌ها در یک تقلیل جامعه شناختی، پادشاهان را به جای نایب امام، خواندند که این امر به مثابه‌ی کاهش اختیارت شاه در اموردنیوی و معنوی مردم بود. اما در دوره پهلوی، علما با نظریه‌پردازی مبنی برانتخاب شاه، توسط گروهی از علمای برجسته، نقش اپوزیسیون قدرت را بر عهده گرفتند. که این نقش، سرانجام به حاکمیت سیاسی علما و رهبری آن‌ها ختم شد.

واژگان کلیدی

قاجاریه، پهلوی، علما، شاه، رهبری.

مقدمه و بیان مسئله

با مطالعه‌ی جامعه شناختی تاریخ، می‌توانیم دریابیم که علما از زمان قاجار تا اواخر پهلوی در دو مسیر به فعالیت خود ادامه داده‌اند. مسیر اول را می‌توان، جریان علمای سنت‌گرا نامید و آن را بدین گونه ترسیم نمود؛ الف. سید محمد مجتهد، ب. حاج ملا علی کنی، پ. سید محمد کاظم یزدی، ت. شیخ فضل الله نوری، ث. آیت الله نورالله اصفهانی و ج. آیت الله بروجردی. اما مسیر دوم، که می‌توان آن را جریان علمای نوگرا نامید، را می‌توان بدین گونه، ترسیم نمود. الف. ملا احمد نراقی، ب. میرزا حسن شیرازی، پ. آخوند خراسانی، ت. سید محمد طباطبایی، ث. سید حسن مدرس، ج. آیت الله کاشانی. ویژگی و مولفه‌ی علمای سنت‌گرا، سنتی اندیشیدن و مخالف هر تفسیر جدیدی از دین بوده است. در صورتی که ویژگی و مولفه‌ی اصلی جریان علمای نوگرا، مدرن اندیشیدن و پذیرش تفاسیر جدید از دین بوده است. در واقع این تفکرات متنوع دینی و سیاسی علما، باعث شده بود تا حکومت‌ها هم نسبت به آن‌ها دو نوع نگرش اتخاذ کنند. بنابراین، با رویکرد جامعه‌شناسی سیاسی می‌توان دو نوع نگاه به علما را از منظر حکومت‌ها، از تاریخ معاصر ایران، استخراج نمود. یکی نگاه قاجاری به علما، و دیگری نگاه پهلوی به علما. قطعاً این دو نوع نگاه در رویکرد و عملکرد علما در جامعه تاثیر فراوانی داشته است. زیرا؛ در نزد پادشاهان قاجاریه، علما بسیار مورد احترام بودند. چون پادشاهان قاجاریه، مشروعیت سیاسی شان را از علما می‌گرفتند، و علما هم به پاس این احترام، آن‌ها را ظل الله می‌نامیدند. اما پادشاهان پهلوی نگاه مثبتی به علما نداشتند و حتی نسبت به آن‌ها بی‌احترامی

می‌کردند. که پهلوی‌ها بعداً نتیجه‌ی این بی‌احترامی را دیدند و چشیدند. به هر حال، این دو نوع نگاه به علما، نگاه حکومتی نسبت به آن‌ها را تشکیل می‌دهد. که برآیند آن، می‌تواند مبین این گزاره‌ی جامعه شناختی باشد که، «تا مادامی که در جامعه‌ی معاصر ایران، حکومت‌ها مورد احترام علما بوده‌اند، حیات سیاسی خود را حفظ کرده‌اند، اما هنگامی که این احترام را از دست داده‌اند، نه تنها ثبات سیاسی آن‌ها با چالش مواجه شده است، بلکه حیات سیاسی آن‌ها رو به انحطاط رفته است». بنابراین نقش حساس، راهبردی و بی‌بدیل علما در حکومت‌ها، باعث شد، تا ما به صورت جزئی‌تر و اختصاصی‌تر، نقش آن‌ها را در تحولات اجتماعی و سیاسی جامعه‌ی معاصر ایران، را مورد کندوکاو قرار دهیم. که اهم این کندوکاوها را می‌توان در الف، نقش علما در برابر جنگ‌های ایران و روس. ب، نقش علما در برابر امتیازات عصر ناصری. پ، نقش علما در برابر انقلاب مشروطه. ت، نقش علما در برابر اقدامات رضاشاه. ث، نقش علما در برابر اقدامات محمدرضاشاه را دنبال کرد. که در ادامه به واکاوی این نقش‌ها و واکنش‌ها، در تحولات مطروحه و مربوطه می‌پردازیم.

الف. نقش علما در برابر جنگ‌های ایران و روس

شاهان صفوی خود را نایب امام تلقی می‌کردند، زیرا معتقد بودند مشروعیت دینی، فوق مشروعیت سیاسی قرار دارد. در نتیجه تمام تلاش خود را به کار گرفتند تا با ترویج مذهب در جامعه، مشروعیت دینی خود را سامان ببخشند. بنابراین با ترویج مذهب شیعه در جامعه، نه تنها تحولی شگرف در جامعه‌ی ایرانی پدید آوردند و به آن هویت جدیدی بخشیدند، بلکه با معرفی خود به عنوان اعقاب و بازماندگان امام هفتم شیعیان (علیه السلام)، خود را نایب آن‌ها نامیدند. بدین گونه بود که پادشاهان صفوی نایب امام خوانده می‌شدند و اطاعت از آن‌ها، اطاعت از امام (علیه السلام) تلقی می‌شد. (موثقی، ۱۳۸۵: ۹۲ - ۹۰) اما از آن جایی که تاریخ ثابت نیست و به مثابه‌ی یک موجود زنده در حرکت است، شاهان صفوی از اسب تاریخ پیاده شدند، زیرا؛ مشروعیت دینی و سیاسی خود را از دست دادند. با فراز و فرودهای اسب تاریخ، سواری این اسب قدرت، به قاجارها رسید. قاجارها به تبعیت از اسلافشان، به دنبال کسب مشروعیت دینی بودند. تا به راحتی بتوانند بر جامعه حکمرانی کنند. بنابراین با مشورت علما و روحانیون به این نتیجه رسیدند که آن‌ها ظل الله هستند. این گونه شد که پادشاهان تاریخ ایران، از مفهوم نیابت امام غایب، به مفهوم ظل الله بر روی زمین، تقلیل پیدا کردند و عقب نشستند. (فوران، ۱۳۸۹: ۸۸ - ۷۸) زیرا، علما دیگر مثل گذشته فکر نمی‌کردند که قدرت دینی را به پادشاهان قاجاری تفویض نمایند. در واقع آن‌ها با کمی تسامح، نقش پادشاهان را از نیابت امام غایب، به ظل

الله تقلیل دادند، تا نه تنها خود در جامعه نقش بیشتری داشته باشند، بلکه با این روش، آموزه‌های دینی را رعایت کرده باشند. بنابراین با این نظریه، جامعه صاحب دو منبع قدرت شد. یکی قدرت سیاسی و دیگری قدرت دینی. قدرت سیاسی، رهبری دنیوی جامعه را بر عهده داشت و قدرت دینی، رهبری معنوی جامعه را بر عهده گرفت. (آجودانی، ۱۳۸۷؛ ۱۱۰ - ۹۷) در واقع قاجارها می‌دانستند که مردم ایران، سلطنت‌شان را به رسمیت نمی‌شناسند. به همین جهت برای مشروعیت بخشی به حکومت خود، به علما پناه آوردند، تا در پناه آن‌ها، بر جامعه‌ی ایرانی تسلط یابند و حاکمیت‌شان حفظ شود. که این گونه نیز شد. آغامحمد خان قاجار با بسیاری از روحانیون دیدار کرد، آن‌ها را گرامی داشت، حتی آن‌ها را تملق گفت. فتحعلی شاه از عمویش پیروی کرد و کار او را دنبال نمود. مخصوصاً در دو جنگی که با روس‌ها داشت. چون نمی‌توانست سپاهیان خود را خالصانه روانه‌ی نبرد کند، به علما روی آورد، تا بلکه بتواند با گرفتن فتوای جهاد، ایرانیان را صمیمانه وارد جنگ با کفار نماید. (نفیسی، ۱۳۸۴؛ ۴۴) از طرفی، جنگ ایران و روس عملاً این فرصت تاریخی را به علما داد تا در سرنوشت اجتماعی و سیاسی جامعه و کشور خود مداخله‌ی فعال داشته باشند و کم‌کم، شاه و قدرت حکومت را در قبضه‌ی حمایت و اقتدار خود بگیرند. بنابراین در جنگ‌های ایران و روس، علما نظر خود را درباره‌ی رهبری واقعی جامعه‌ی اسلامی ایران، ابراز داشتند. بزرگترین مجتهد زمان، شیخ جعفر کاشف الغطاء در سال ۱۸۱۲م، با اعلام وجوب جنگ علیه روس‌ها، نشان داد که سرچشمه‌ی اقتدار در جامعه‌ی اسلامی در کجاست. اعلامیه‌ی کاشفی، نگرش علمای شیعه نسبت به دولت را به روشنی نشان می‌دهد. او می‌نویسد؛ «اگر من دارای اجتهاد و لایق نیابت امام علیه السلام هستم به حاکم، فتحعلی شاه، اجازه‌ی جهاد علیه روس‌ها را می‌دهم». چنان‌که مشاهده می‌شود، منبع اقتدار الهی شیخ که در عبارت، «من به حاکم اجازه‌ی جهاد می‌دهم»، بیان شده است، اقتدار علما در جامعه و نگرش آن‌ها به قدرت سیاسی را مشخص می‌کند که کارهای سیاسی پادشاهان و دولت باید توسط علما مشروعیت یابد. اقتدار علما در رابطه با دولت بیش از آن که تنها به دستگاه فرهمندی آن‌ها متکی باشد به روابط نهادمند آن‌ها با بازار اتکاء داشت. (کمالی، ۱۳۸۱؛ ۸۲) بر این اساس علما و شاهدگان در کنار هم قرار گرفتند، هر چه در توان داشتند مصروف داشتند، که نتیجه هم گرفتند و تمام سرزمین‌های اشغالی توسط روس‌ها را پس گرفتند. اما حسادت و دسیسه، بار دیگر کارساز شد، زیرا، این نگرش در بین فرماندهان قاجار که اتفاقاً همه از شاهدگان بودند رواج پیدا کرد، که ممکن است این پیروزی‌ها به علما نسبت داده شود و به نام آن‌ها ثبت و ضبط شود، به طوری که دیگر مردم از آل قاجار تبعیت نکنند و حق سلطنت و پادشاهی را از دست بدهند. در نتیجه یک دل سردی در

بین آن‌ها به وجود آمد، که نتیجه‌ی آن نه تنها شکست مفتضحانه‌ی ایرانیان بود، بلکه انعقاد عهد نامه‌های ننگین و فاجعه‌آمیزی برای آن‌ها و ایرانیان رقم خورد که در تاریخ هیچ مملکتی همانند ندارد. (آجودانی، ۱۳۸۷؛ ۱۹۵) در نتیجه قفقاز از دست رفت و «علما نیز از چشم مردم افتادند». فلذا تلاش‌های علمای مجاهد، همچون آقا سید محمد مجتهد و ملا احمد نراقی از دست رفت. (Bakhiash, 1978:68) حالا دیگر اوضاع فرق می‌کرد، ایرانیان شکست خورده بودند و سرزمین‌های بسیاری را از دست داده بودند. بنابراین به این نتیجه رسیدند تا با دیپلماسی، اندکی از سرزمین‌های از دست رفته را پس بگیرند و صلح کنند. اما روس‌ها سر سخت‌تر از آن بودند که ایرانیان می‌پنداشتند. بنابراین مجبور به صلح شدند و عهدنامه‌های ننگینی را رقم زدند و خسارت سهمگینی را هم پرداخت نمودند. (بینا، ۱۳۸۳، ۱، ۱۹۵) بر این اساس باید گفت که، بدون تردید بخشی از علل و انگیزه‌هایی که علمایی چون نراقی را وادار به نزدیکی و حمایت از شاه قاجار می‌ساخت از مصلحت اندیشی ناشی از برخی خطرهایی که جامعه‌ی اسلامی را تهدید می‌کرد، بود. به ویژه خطر دست یازی‌های سلطه‌گرایانه‌ی قدرت‌های خارجی همانند روسیه بود، بر می‌خواست. زیرا، علما دفاع از کیان اسلام را در برابر خطرات خارجی لازم و ضروری می‌دانستند. (آجودانی، ۱۳۹۰؛ ۲۷) در ادامه به بررسی واکنش و نقش علما در برابر امتیازات عصر ناصری می‌پردازیم.

ب. نقش علما در برابر امتیازات عصر ناصری

پس از آن که ناصرالدین شاه انحصار کامل تولید خرید، فروش و صادرات تمام تنباکوی ایران را به یک تبعه‌ی انگلیسی واگذار کرد، ناخرسندی علیه سیاست امتیازدهی او به اوج خود رسید. (Amanat, 1997:56) البته خبر اعطای امتیاز تا مدتی مخفی نگاه داشته شد. اما در اواخر سال ۱۲۶۹ش، توسط روزنامه‌ی اختر آشکار گردید و مورد اعتراض واقع شد. (آوری، ۱۳۸۹؛ ۲۴۸) در واقع سیاست امتیازدهی در سال ۱۲۶۹ش، نخست به اوج و سپس به حضيض خود رسید. چون دامنه‌ی این امتیاز محدودتر از امتیاز بدفرجام رویتر بود، اما برخلاف امتیاز رویتر ارتباط آن با توسعه‌ی اقتصادی ناچیز، یا ناموجه بود و تنها جیب شاه و وزیران او را با حق دلالتی و سود سهام پر می‌کرد. به علاوه امتیاز رویتر، سرمایه‌گذاری در راه آهن، معدن کاوی و غیره را نیز در بر می‌گرفت. (Abrahamian, 1982:69) که در آن زمان هیچ فعالیت داخلی مشابه آن در ایران وجود نداشت. اما امتیاز تنباکو فعالیت‌های موجود تولید و تجارت را از عرصه حذف می‌کرد. روس‌ها طبیعتاً با امتیاز تنباکو مخالف بودند. تاجران تنباکو با نظر روس‌ها موافق بودند، زیرا؛ منافع آن‌ها کاملاً به خطر افتاده

بود. صنف‌های دیگر هم به آن‌ها پیوستند. علما هم به سبب آن که حامی ملت به حساب می‌آمدند و هم به علت خوف و بیم از سلطه‌ی بیگانگان بر کشور به حمایت از تاجران ایرانی برخاستند. (کاتوزیان، ۱۳۹۱؛ ۱۸۳) این گونه که ناظم الاسلام کرمانی بیان می‌کند: «جمعی از عقلاء خدمت میرزا حسن آشتیانی رسیده و معایب متضمنه و مستتره‌ی این امتیاز را به ایشان عرضه داشتند و پسانگاه مضرات و نتایج این امتیاز را به سایر علمای اصفهان نگاشتند. در نتیجه میرزا حسن آشتیانی حکم منع استعمال دخانیات را نوشتند و آن را به میرزا حسن شیراز نسبت دادند و منتشر نمودند. البته قبل از انتشار مرقومه، شرح آن را به جناب شیرازی که در سامرا بودند و ریاست امامیه را بر عهده داشتند، نوشتند که ایشان هم امضاء فرمودند و حکم به انتشار دادند و همه اطاعت کردند و ترک استعمال دخانیات نمودند. (ناظم الاسلام کرمانی، ۱۳۸۷؛ ۱۲) قانون اداره‌ی انحصاریه توتون و تنباکو که توسط میرزا حسن خان اعتمادالسلطنه تهیه شده بود. در نه فصل نوشته شد و به شاه تقدیم شد و شاه آن را تایید کرد. اما سرانجام بدی برای او به دنبال داشت. (ورهرام، ۱۳۸۵؛ ۲۷۳) چون حال بدین منوال شد کمپانی رژی توسط قوام الدوله - وزیرامور خارجه - به ناصرالدین شاه شکایت برد. شاه هم عبدالله خان والی را خدمت میرزای آشتیانی فرستاد که یا باید در ملاء عام قلیان بکشید و یا از ایران خارج شوید. که او گفت راه دوم را انتخاب می‌کنم. وقتی میرزا عازم حرکت شد تمام مردم ندای واشریعتا سردادند و به دنبال او را افتادند و قصر سلطنتی را محاصره کردند. سربازان هم شلیک کردند و تعدادی از مردم را کشتند. وقتی شاه این کشتار را دید، نگران شد. تصمیم به مذاکره گرفت. بنابراین عضدالملک و میرزا عیسی وزیر را خدمت میرزای آشتیانی فرستاد که از مسافرت منصرف شود و مجلسی در دربار منعقد شود و عقلا‌ی ملت و وزرای دولت در این امر به مشاورت پرداختند. در نتیجه‌ی این عقب نشینی مردم متفرق شدند، بازارها باز شد و مجلسی در دربار منعقد گردید و پس از بحث و گفتگو به این نتیجه رسیدند که امین السلطان از طرف علما وکالت گرفت و متعهد شد که در فسخ و ابطال قرارداد رژی، مجدانه در نزد شاه کوشش نماید، مشروط بر این که علما پس از رفع این امتیاز در خصوصه اباحه‌ی دخانیات و تکذیب اعلان جهاد مضایقه روا ندارند. (راوندی، ۱۳۵۴؛ ۲، ۵۵۵ - ۵۵۰) در واقع به غیر از فعالیت مخفی احزاب و دسته‌های سیاسی و نشر کتب و مطبوعات و ایجاد مدارس جدید و رفت و آمد مردم به اروپا، واقعه رژی و مرگ ناصرالدین شاه، انگیزه و هیجان شدیدی در مردم پدید آورد و زمینه را برای مطالعات بعدی آزادیخواهان فراهم نمود. (کدی، ۱۳۹۲؛ ۶۸ - ۷۸) در واقع، واقعه‌ی رژی زمینه‌ی اراده‌ی جمعی را در جامعه‌ی ایران قاجاری رقم زد. هویت جمعی پراکنده‌ی ایرانیان در عصر قاجار با این واقعه، به ماهیت جمعی منسجم مبدل شد. (خلیلی،

۱۳۹۰؛ ۲۵ - ۱۳) با ورود به انقلاب مشروطه و نقش علما در این انقلاب، می‌توان این مسئله را به صورت عینی‌تری مشاهده نمود.

پ. نقش علما در برابر انقلاب مشروطه

تا قبل از انقلاب مشروطه، هیچ حزب و یا تشکل سیاسی که بتواند در جامعه نقش اپوزیسیون را به عهده داشته باشد، وجود نداشت. (Bakhiash, 1978:47) اما از آن جایی که علما مرجع مردم، در امر قضاوت بودند. رفته رفته این نقش را پذیرفتند، و واسطه‌ی مردم و قدرت قرار گرفتند. با این مسئله، قدرت به صورت عینی‌تر و آشکارتر از قبل به حیطه‌ی سیاسی و دینی تقسیم شد. به همین علت از شاه، صدراعظم و وزرایش به روسای دولت و از مراجع و مجتهدان به روسای ملت تعبیر می‌شد. (آجودانی، ۱۳۸۷؛ ۱۷۰ - ۱۶۵) روسای دولت و ملت در دو پارادایم متمایز می‌شدند، یکی پارادایم سیاسی و دیگری پارادایم قضایی. دولت مردان، حاکم پارادایم سیاسی، و علما، حاکم پارادایم قضایی بودند. (Amanat, 1997:71) این رقابت وجود داشت تا این که انقلاب مشروطه رقم خورد و حریف دیگری وارد منازعه‌ی قدرت شد. حریف جدید کسی جزء مشروطیت نبود. در واقع مشروطیت با قوانین تازه، ساختار قدرت کلاسیک جامعه‌ی ایران را به هم ریخت، و توانست با وضع قانون اساسی، قدرت سیاسی سلطنت و قدرت اجتماعی علما را به چالش بکشد. (آبراهامیان، ۱۳۸۷؛ ۱۲۲ - ۱۰۸) حکومت مشروطه یا حکومت مردم یکی از بنیان‌های اصلی مدنیت غربی بود که روشنفکران و معتقدان به مسلک ترقی آوردند، و به نشر آن پرداختند. سپس عناصر مترقی طبقه‌ی روحانی که همان علمای نوگرا بودند، به آن گرایش یافتند، و با تفسیر اصولی و شرعی به پشتیبانی از آن برخاستند. مجتهد آزادی‌خواه یعنی سید محمد طباطبایی چنین گواهی می‌دهد: «ما مشروطیت را که خودمان ندیده بودیم، ولی آن چه شنیده بودیم، و آن‌هایی که ممالک مشروطه را دیده به ما گفتند مشروطیت موجب امنیت و آبادی مملکت است. ما هم شوق و عشقی حاصل نموده، تا ترتیب مشروطیت را در این مملکت برقرار نمودیم». (آدمیت، ۱۳۸۷؛ ۲۲۶) به نظر می‌رسد آگاهی علمای دوران مشروطیت، از مشروطیت و مفهوم آن چندان نبوده است. اما همین اطلاعات اندک هم علمای نوگرا را جذب کرده است. قطعاً نقش علمای نوگرا به مثابه‌ی سیدمحمدطباطبایی و سیدعبدالله بهبهانی در تهران بسیار مهم بود، ولی دفاع قاطع علمای بزرگ نجف از این مدل حکومتی، به ویژه پس از کودتای محمد علی شاه بر ضد مجلس و قانون اساسی بی‌نظیر و قطعی‌ترین تاثیر را داشته است. (کاتوزیان، ۱۳۹۲؛ ۱۷۱) احمد کسروی در بیان اهمیت نقش علم‌ی مشروطه‌خواه ایرانی ساکن

نجف در حمایت و پشتیبانی از مشروطیت، این چنین می‌نویسد: «اگر فتواهای علمای نجف نبود، کمتر کسی به یاری مشروطه می‌پرداخت، زیرا؛ مجاهدان تبریز که این همه در راه مشروطه کوشش و جان فشانی نمودند، در واقع از فتواهای علمای نجف و دین پیروی می‌نمودند. همان رییس مجاهدان یعنی ستارخان، بارها این جمله را بر زبان می‌آورد که من، «حکم علمای نجف را اجراء می‌کنم». هم چنین بازرگانان توانگر که پول به عنوان اعانه به تبریز می‌فرستادند، بیشتر شان، از فتواهای علمای نجف پیروی می‌کردند». (آجدانی، ۱۳۹۰: ۹۲) در واقع مراجع سه گانه‌ی نوگرای نجف، یعنی آخوند خراسانی، حاجی تهرانی و شیخ مازندرانی با تلگراف‌های خود به مراجع سه گانه‌ی ایران یعنی حجج الاسلام، طباطبایی، بهبهانی و افجه‌ای را مورد حمایت قرار دادند، و با صدور فتوای، «هر کس با هر عنوان، مخالف مشروطیت باشد، مفسد و محارب است». به حمایت از مشروطیت برخاستند. (کسروی، ۱۳۸۵: ۶۵۵) بنابراین در یک فراتحلیل باید گفت که، جامعه‌ی سنتی ایران در عصر قاجار، با افکار جدید و مفاهیم مدرن روبرو شد، که بسیاری از علما با قرائت جدید دینی به استقبال این افکار جدید و مفاهیم مدرن رفتند. (Abrahamian, 1982: 78) اما بسیاری دیگر از علما، نظیر ابوالقاسم امام جمعه و شیخ فضل الله نوری در برابر این افکار جدید و مفاهیم مدرن ایستادند و مخالف هر گونه تفسیر جدید از دین، «مبنی بر این که هر امر جدیدی، مخالف دین است»، شدند. در واقع ضعف اندیشه‌ی سیاسی این عالمان و ناتوانی از درک مدل حکومتی جدید، باعث شده بود تا آن‌ها در برابر مشروطه بایستند و علم مخالفت برافرازند. به طوری- که بعضی دیگر از این عالمان، همانند آقا سید علی یزدی و سید محمد یزدی در بالای منبر، مشروطیت را مخالف دین، و مشروطه خواهان را کافر و بابی می‌خواندند. (ملکزاده، ۱۳۸۷: ۵۹۰ - ۵۸۰) این در حالی بود که علمای نوگرا، هیچ گونه تضادی میان مشروطیت و اسلام نمی‌دیدند، زیرا؛ معتقد بودند مجلس به مثابه‌ی یک امر مشورتی، در دین نیز وجود دارد، و قانون همان احکام شرع می‌باشد که در یک فراگرد اجتماعی، برای جامعه وضع می‌شود. در واقع قانون شکل امروزی شده‌ی احکام شرع است که می‌توان آن‌ها را در یک دسته‌بندی جدید و در قالب مدل‌های جدید به جامعه تجویز نمود. در واقع علمای مشروطه‌خواه معتقد بودند، مشروطه به عنوان یک مدل حکومتی جدید می‌تواند، افسار و ابزاری برای جلوگیری از استبداد مطلق و خوی مهارتاشدنی پادشاه مستبد باشد. در واقع علمای نوگرا به این نتیجه رسیدند که با این مدل حکومتی جدید می‌توانند جلوی ناامنی را بگیرند و جان، مال و شرف مسلمانان را بهتر حفظ کنند. (آبراهامیان، ۱۳۸۶: ۱۲۰ - ۹۸) اما در مقابل علمای سنت‌گرا، با این تفاسیر به شدت مخالف بودند، زیرا؛ معتقد بودند مدل حکومتی جدید یعنی

مشروطیت، زمینه‌ها و فرصت‌هایی را فراهم می‌آورد که به ضرر اسلام است. مثلاً مشروطیت باعث می‌شود تا مجلس وضع شود. در نتیجه نمایندگان مجلس هم قانون وضع می‌کنند، که این قوانین ممکن است با شرع اسلام ناسازگار باشند و حتی با شرع مقدس هم خوانی نداشته باشند. بنابراین ضرر حکومت مشروطه بیشتر از حکومت استبدادی است. در واقع علمای سنت گرا، پا را از این تحلیل هم فراتر گذاشتند و گفتند، «ما قرآن داریم، ما سنت داریم و حتی ما سیره‌ی معصومین (ع) را داریم که هر کدام از این‌ها خودش قانون است و می‌تواند قوانین مورد نیاز ما را تشکیل دهد. بنابراین ما به مجلس قانون‌گذاری و یا حکومت مشروطه نیازی نداریم». این برداشت و تفسیر از دین باعث شد تا منازعه‌ی علمای نوگرا و علمای سنت‌گرا در قالب مشروطه‌خواهان و مشروطه‌طلبان به شدت ادامه یابد. (آفاری، ۱۳۸۵؛ ۱۵۰ - ۱۲۳) در واقع انقلاب مشروطه، نوعی فریاد نوگرایی و تجدیدخواهی در جامعه‌ی ایرانی، به رهبری علمای نوگرا در برابر پادشاهان مستبد و علمای سنتی بود.

ت. نقش علما در برابر اقدامات رضاشاه

رضاخان از آغاز کارش در کسوت وزارت جنگ، به قدرت علما و مذهب شیعه در ایران آگاهی داشت. بنابراین از همان ابتدا کوشید تا اعتقادات شیعی خود و احترام به علمای برجسته را به نمایش بگذارد. بر این اساس او در مجالس سوگواری امامان و از جمله مراسم تاسوعا و عاشورا که مردم به طور گسترده در آن شرکت می‌کردند، حضور می‌یافت. (Cronin, 1997: 123) در واقع رضاخان از اهمیت شرکت در مراسم عزاداری عاشورا آگاه بود و حتی به صورت خاص و قابل توجهی شرکت می‌نمود. لشکر قزاق در یک صف منظم با مارش عزا و اسب و تجهیزات نظامی به سوی بازار حرکت می‌کرد، در حالی که رضاخان خودش با سر برهنه و صورت آغشته به پوئال در جلوی لشکر و افسران قزاق پشت سر او حرکت می‌کردند. رضاشاه بعد از فرونشاندن ماجرای شیخ خزعل در خوزستان، برای شکرگذاری به زیارت اماکن مقدسه‌ی نجف و کربلا رفت. وقتی در عراق انقلاب افتاد و علمای نجف و کربلا را به ایران تبعید نمودند به گرمی از آن‌ها استقبال نمود و آن‌ها را کنار علمای ایران در قم جای داد. شهر مذهبی قم در این زمان تحت رهبری مجتهد بزرگ شیخ عبدالکریم حائری قرار داشت. حائری سخت از سیاست دوری می‌کرد، حتی در جریان انقلاب مشروطه ایران را ترک کرد و برای زیارت اماکن مقدسه به عراق رفت. (کمالی، ۱۳۸۱؛ ۱۵۴) در واقع می‌توان به این نتیجه رسید که رضاخان برای تغییر نظام سیاسی در ایران به پشتیبانی علما نیاز داشت. رضاخان که تحت تاثیر حوادث ترکیه در زمینه‌ی جمهوری‌خواهی افتاده بود تصمیم گرفت تا

این مدل سیاسی را در ایران پیاده نماید. بنابراین ابتدا به قم رفت تا نظر علما را جلب کند. اما علما که می‌دیدند این مدل سیاسی به جدایی دین از سیاست در ترکیه ختم شده است، مخالفت نمودند. (طلوعی، ۱۳۷۶؛ ۱۳۰ - ۱۲۲) در نامه‌ای که توسط آیت الله اصفهانی و آیت الله نائینی و آیت الله حائری برای علمای تهران، فرستاده شد این موافقت رسماً اعلام شد. در این نامه، این چنین آورده شده بود: «فکرهایی درباره‌ی شکل حکومت جمهوری بیان شده بود که خوشایند مردم و مناسب این کشور نیست. لذا هنگامی که نخست وزیر برای بدرقه‌ی علما به قم آمد از او تقاضا کردیم که با اعلان به سراسر کشور به این موضوع خاتمه دهد. او تقاضای ما را پذیرفت. همه‌ی مردم باید از این موضوع شاکر باشند و از این حرکت قدرشناسی نمایند. (کمالی، ۱۳۸۱؛ ۱۵۵) اما با قدرت گرفتن رضاخان و تثبیت قدرت او در جامعه، او دیگر رضاشاه شده بود. بنابراین ماهیت واقعی خود را آشکار کرد و دست به اقداماتی زد که نه تنها علما، بلکه جامعه را به واکنش نشان داد. (Banani, 1961:132) در ادامه به چندی از اقدامات او، و واکنش علما می‌پردازیم.

ت. الف. قانون نظام وظیفه

اولین عرصه‌ی تقابل رضاشاه و علما، مساله‌ی قانون نظام وظیفه بود. این قانون جامعه‌ی ایران را از ساختار سنتی خارج و یک ارتش منسجم ایجاد می‌کرد. این قانون در تیرماه ۱۳۰۴ش، با عنوان قانون سربازگیری مطرح شد. سپس در شانزدهم خردادماه ۱۳۰۴ش، قانون نظام اجباری از تصویب مجلس گذشت. این قانون واکنش مردم و علما را برانگیخت به طوری که علمای اصفهان به رهبری حاج آقا نورالله اصفهانی جهت اعتراض به این قانون، تصمیم به مهاجرت به قم گرفت. علمای مشهد از حرکت علمای اصفهان حمایت کردند. سرانجام دولت برای مذاکره با علمای اصفهان وارد قم شد که نتیجه‌ی واکنش مسالمت‌جویانه‌ی دولت باعث شد تا معترضین به تدریج به شهرهای خود بازگردند. اما حاج آقا نورالله اصفهانی به طرز مشکوکی در قم درگذشت. (اکبری، ۱۳۸۴؛ ۱۹۳ - ۱۹۰) در ادامه به دومین اقدام رضاشاه و واکنش علما می‌پردازیم.

ت. ب. قانون لباس متحدالشکل

رضاشاه، پس از تحکیم قدرتش، در جهت افکار خود، اجرای برنامه‌ی فرهنگی مدرنیست‌های ایران را آغاز کرد، که این مسئله اروپایی کردن لباس ایرانیان را نیز در بر می‌گرفت. در پاییز سال ۱۳۰۷ش، شایع شد که لباس غربی برای همه اجباری خواهد شد و در رشت به خیاط‌های محلی یک ماه فرصت داده شد که سفارش‌های موجود را تمام کنند و پس از آن می‌بایست تنها مطابق مد جدید

لباس می‌دوختند در آبان ماه شعارهایی با این مضمون در مطبوعات محلی به چاپ رسید؛ «کسانی که برای متحدالشکل شدن لباس تلاش نمی‌کنند، نمی‌توانند ادعای میهن‌پرستی کنند». سرانجام در چهارم دی ماه ۱۳۰۷ ش، نخستین مقررات لباس پوشیدن از تصویب مجلس هفتم گذشت و به صورت قانون درآمد. (اتابکی، ۱۳۹۱؛ ۱۹۶) پسانگاه قانون به صورت بخش نامه به ادارات فرستاده شد و همه موظف به اجرای بخش نامه شدند. در این بخش نامه لباس کلیه قضات به جزء، قضات محاکم شرع می‌بایست متحدالشکل شود. جالب این که عدلیه سازمانی بود که روحانیت بر آن سیطره داشت. حال این اولین جایی بود که در اتحاد لباس پیش قدم می‌شد. در واقع سیاستی که لباس عالمان دینی را نشانه گرفته بود و از این پس قرار بود از نابسامانی در پوشیدن آن جلوگیری شود (Bashiriyeh, 1989: 127). در واقع با قانون لباس متحد الشکل، حکومت در خصوصی‌ترین مسئله‌ی نهاد روحانیت که همانا لباس بود، دخالت نمود. سرانجام اجرای این قانون با واکنش و مقاومت روبه رو شد. بنابراین سیاست اتحاد لباس، تنها روحانیون را نشانه نگرفته بود بلکه تمامی جامعه و خاصه ایلات و عشایر را نیز در می‌گرفت. (مختاری، ۱۳۹۲؛ ۱۸۵ - ۱۷۹) در ادامه به سومین تضاد علما با پهلوی اول می‌پردازیم.

ت. پ. قانون اصلاحات قضایی

گام بعدی برای تحدید قدرت اجتماعی و سیاسی، در مسئله‌ی اصلاحات قضایی برداشته شد. در این قانون که دو ماده داشت، طبق یکی از مواد آن، تصریح شده بود که تنها برای رسیدگی به دعاوی و انسجام اموری که مطابق اصول محاکمات حقوقی و جزایی و قوانین دیگر به محاکم شرع واگذار می‌شود، آنان حق مداخله دارند. (Cronin, 1997: 78) که طبق این ماده حوزه‌ی وسیع امور اجتماعی و حقوقی که محل رجوع مردم به علما بود، به نوعی از آن‌ها سلب می‌شد. همچنین طبق ماده‌ی دیگری تصریح شده بود که دعوی راجع به اصل نکاح یا طلاق، طبق تقاضای مدعی العموم عمل خواهد شد. یعنی مدعی العموم یا دادستان، تشخیص می‌دهد که مساعل مربوط به ازدواج یا طلاق به چه دادگاهی ارجاع داده شود. در واقع رضاشاه با وضع این گونه قوانین و مقررات عملاً وارد حیطه‌ی روحانیون و علما شد و از حیطه‌ی نفوذی آن‌ها کاست تا عملاً نفوذ آن‌ها را در جامعه کاهش دهد. (اکبری، ۱۳۸۴؛ ۱۹۳) بنابراین مردم و علما در برابر خواسته‌های غیر دینی رضاشاه اعتراض کردند که رضاشاه هم سرسختانه به اعتراض آن‌ها پاسخ گفت، و در مسجد گوهرشاد مردم را به خاک و خون کشید و با متولی حرم حضرت معصوم درگیر شد. زیرا؛ به سرزنش زنان دربار که

سربرهنه وارد حرم شده بودند، پرداخته بود. (نجفی، ۱۳۹۱؛ ۵۱۵ - ۵۱۴) در واقع رضاشاه با واگذاری کارهای محاکم شرع به محاکم حقوقی و قضایی، از نفوذ روحانیون کاست و نقش آنان را در جامعه تقلیل داد.

ت. ت. قانون اوقاف

حوزه‌ی وقف و رسیدگی به اوقاف، یکی از وظایف روحانیون بود که از یک سو منابع مالی مناسبی برای آنان محسوب می‌شد و از سوی دیگر موقعیت، منزلت و اقتدار اجتماعی و سیاسی آنان را مشخص می‌کرد. دولت با تصویب قانون اوقاف به تاریخ سوم دی ماه ۱۳۱۳ش، دامنه‌ی اقتدار خود را به حوزه‌ی اوقاف کشاند. ماده‌ی اول این قانون بیان می‌دارد که: «اداره کردن موقوفاتی که متولی ندارد یا مجهول التولیه است با وزارت معارف است». ماده‌ی دوم، «نظارت کامل وزارت معارف و اوقاف را نسبت به موقوفات عامه مورد تصریح قرار می‌دهد. برابر این قانون دولت نظارت خود را بر اداره‌ی امور اوقاف تثبیت کرد. با این روش قدرت مالی روحانیون را کاهش داد. (مختاری، ۱۳۹۲؛ ۲۴۴ - ۲۳۷) در واقع از سال ۱۳۱۸ش، رضاشاه دستور داد تا دولت همه‌ی املاک و زمین‌های وقفی را تصرف کند. مجموعه اقدامات آموزشی، اجتماعی، قضایی و اقتصادی موقعیت سیاسی روحانیون را به شدت تضعیف کرد. تعداد روحانیون از بیست و چهار نفر در مجلس پنجم به شش نفر در مجلس دهم رسید. در آخرین مجلس دوران رضاشاه هیچ روحانی حضور نداشت. (سینایی، ۱۳۸۴؛ ۱۸۰) سرانجام رضاشاه با آن همه اقدامات آمرانه و مانورهای نظامی، نتوانستند حتی یک روز در برابر ارتش‌های بیگانه مقاومت کند. این بود که توسط بیگانگان به جزیره‌ی موریس در آفریقای جنوبی تبعید شد تا بار دیگر جامعه و تاریخ ایران، خروج یکی دیگر از پادشاهان مستبد خود را جشن بگیرد.

ث. نقش علما در برابر اقدامات محمدرضاشاه

پس از کودتای ۱۳۳۲ش، و تثبیت قدرت شاه در آن سال، رابطه‌ی دولت و علما بار دیگر برقرار شد. ترس از کمونیسم که حزب توده متولی آن بود و افزایش قدرت بهاییان، علما را به موضع ملایمتری در برابر شاه واداشت. (Bashiriyeh, 1989: 133) آیت الله بروجردی، آیت الله بهبهانی و آیت الله شهرستانی از مهمترین علمای این دوره بودند که نظر مثبت آن‌ها نسبت به شاه به عنوان دشمن دشمنانشان رابطه‌ی مسالمت‌آمیز دولت و علما را تقویت می‌کرد. (کمالی، ۱۳۸۱؛ ۱۷۰) اما شاه دست به یک سری اقدامات زد، که مورد اعتراض و واکنش علما واقع شد، و روابط مسالمت‌آمیز او را با علما به هم زد. این اقدامات تحت عنوان انقلاب سفید شاه و مردم به فراندوم گذاشته شد، که پس از

اخذ رای لازم، در جامعه لازم‌الاجراء شدند. انقلاب سفید شاه دارای شش اصل بود، این اصول عبارت بودند از: الف. اصلاحات ارضی، ب. ملی کردن جنگل‌ها، پ. فروش کارخانه‌های دولتی به بخش خصوصی، ت. سهام شدن کارگران در سود کارخانه‌ها، ث. حق رای به زنان، ج. تاسیس سپاه دانش. (نجاتی، ۱۳۸۶؛ ۲۲۱) که در ادامه به واکنش علما در برابر دو اصل از این اصول، یعنی اصلاحات ارضی و حق رای به زنان می‌پردازیم؛

ث. الف. واکنش علما در برابر اصلاحات ارضی و حق رای به زنان

لایحه‌ی اصلاحات ارضی سال ۱۳۳۸، با مخالفت شدیدی از جانب علما روبرو شد. آیت الله بروجردی و آیت الله بهبهانی اصلاحات ارضی را غیر اسلامی خواندند. بروجردی به شاه نامه نوشت و از او درخواست کرد که جلوی تصویب این لایحه را در مجلس بگیرد. موقعیت برجسته‌ی آیت الله بروجردی در کشور و مخالفت علما با اصلاحات ارضی، کار دولت را در آغاز اصلاحات شاه، دشوار کرد. هر چند لایحه در سال بعد به تصویب رسید. اما یکی از مهمترین دلایل مخالفت علما با اصلاحات ارضی، تاثیر آن بر زمین‌هایی بود که به عنوان وقف در اختیار روحانیون قرار داشت. زیرا؛ بسیاری از فعالیت‌های علما مثل تعلیمات حوزه و مدرسه، مسجدها، مراسم و هزینه‌ی طلاب از درآمد وقف تامین می‌شد. در نخستین دوره‌ی اصلاحات وقف امام از شمول قانون خارج شد. بنابراین در سال ۱۳۴۳ش، شاه سازمان اوقاف را به وجود آورد تا املاک وقفی را از دایره‌ی کنترل علما، خارج نماید. بدین گونه موقوفات بزرگی در قم و مشهد زیر نظارت سازمان اوقاف قرار گرفت و متولیان آن‌ها، نمایندگان دولت شدند. (کمالی، ۱۳۸۱؛ ۱۶۸ - ۱۶۷) یکی از روحانیون در این زمان، سید روح الله خمینی ره بود که با استفاده از وسیله‌ی سنتی ابراز نظر، یعنی منبر، رژیم شاه را به استبداد و خودکامگی متهم کرد. امام خمینی ره همچون یک سیاستمدار ماهر به طور صریح سخنی علیه اصلاحات شاه نگفت. اما ناخشنودی جامعه را از شاه بیان کرد. هر چند بسیاری از علما با رژیم شاه به خاطر اصلاحات ارضی و حق رای به زنان ابراز مخالفت کردند. اما امام خمینی ره رژیم را به خاطر انتخابات خدعه‌آمیز، نقض قانون اساسی، تعطیلی روزنامه‌ها و سرکوب احزاب سیاسی و نابودی استقلال دانشگاه‌ها، مورد نکوهش قرار داد. سرانجام در خرداد ۱۳۴۲ش، امام خمینی ره رهبری قیام‌های ضد رژیم را به دست گرفت. شاه توانست قیام را سرکوب کند و رهبران مخالف رژیم، از جمله رهبران جبهه‌ی ملی و شخص امام خمینی ره را بازداشت کند. امام خمینی ره به ترکیه تبعید شد و از آن جا به عراق رفت و مدت طولانی را در آن جا گذراند. (نجاتی، ۱۳۸۶؛ ۲۴۰ - ۲۳۴)

ث. ب. نظریه ولایت فقیه، پارادایمی برای تشکیل حکومت اسلامی

در کتاب ولایت فقیه یک مدل سیاسی اسلامی طراحی شده است. که بر اساس آن حکومت‌های پادشاهی جایی در جامعه ندارند. امام خمینی ره در رد اندیشه‌های سنتی برخی علما، در زمان غیبت این چنین می‌گوید: «مجموعه‌ی قانون برای اصلاح جامعه کافی نیست. برای این که قانون مایه‌ی اصلاح و سعادت بشر شود به قوه‌ی اجراییه و مجری احتیاج دارد. به همین جهت خداوند متعال در کنار فرستادن یک مجموعه قانون یعنی احکام شرع، یک حکومت و دستگاه اجراء و اداره مستقر کرده است. (میرموسوی، ۱۳۸۴؛ ۳۴۱) در واقع امام خمینی ره برای نخستین بار بر نقش ارگان اجرایی و پیاده کردن شریعت تأکید کرد. او همچنین بر اجرای شریعت با قدرت مجریه تأکید موکد نمود و گفت: «سنت و رویه‌ی پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله دلیل بر لزوم تشکیل حکومت است. زیرا؛ اولاً خود او تشکیل حکومت داده و به اجرای قوانین و برقراری نظامات اسلامی پرداخته و به اداره جامعه پرداخته است». (کاتوزیان، ۱۳۹۱؛ ۳۳۱ - ۳۲۷) بدین ترتیب امام خمینی ره با همبستگی بین امر اجتماعی و امر سیاسی اعلام کرد: «برای روشن شدن مطلب این سوال را مطرح می‌کنم؛ از غیبت صغری تا کنون که بیش از هزار سال می‌گذرد و ممکن است صدهزار سال دیگر هم بگذرد و مصلحت اقتضاء نکند که حضرت تشریف بیاورد، آیا در طول این مدت احکام اسلام باید زمین بماند و اجراء نشود و هر کس هر کاری خواست بکند؟ آیا احکام اسلام برای مدت محدود و معینی است؟» (کمالی، ۱۳۸۱؛ ۱۷۸) در واقع ایشان این گونه نتیجه‌گیری می‌کند که باید یک حکومت اسلامی با ولایت فقیه یا رهبری تشکیل شود تا احکام اسلام را در جامعه اجرا نماید. (فوران، ۱۳۸۹؛ ۵۴۴ - ۵۴۲) سرانجام امام خمینی ره با ترکیب نظر علمای سنتی و علمای نوگرا، نظریه‌ی حکومت اسلامی را مطرح کرد. اما بعد از چندی این مدل سیاسی را جهت اقتضائات و ضروریات زمانه و همچنین جذب سایر نیروهای اجتماعی و سیاسی موجود در جامعه، به جمهوری اسلامی تبدیل نمود. (کمالی، ۱۳۸۱؛ ۲۳۰ - ۲۲۰) در واقع نظریه‌ی ترکیبی حضرت امام، نه تنها ضروریات زمانه را در بر می‌گرفت بلکه ایشان با این نوآوری، زمینه‌ی پیوند همه‌ی نیروهای اجتماعی و سیاسی را در جامعه فراهم آورد.

نتیجه‌گیری

در این پژوهش کیفی که با روش هرمنوتیکی تهیه شده، سعی شده است که به این سوال پاسخ داده شود که، نقش علما در تحولات اجتماعی و سیاسی جامعه‌ی معاصر ایران چیست؟ که برآیند آن بدین قرار شد؛ پادشاهان قاجار می‌دانستند که ایرانیان سلطنت شان را به رسمیت نمی‌شناسند. بنابراین به

علما پناه آوردند تا مشروعیت سیاسی پیدا کنند. علما هم در یک تقلیل جامعه شناختی آن‌ها را به جای نایب امام، ظل الله نامیدند. پس از شکست ایرانیان در جنگ‌های اول با روس، پادشاهان قاجار به علت ناامیدی از عوامل داخلی و خارجی، خواستار مشارکت علما در جنگ شدند. بنابراین علما هم به علت مسئولیت در قبال جامعه‌ی مسلمین و هم به خاطر دفع خطر تسلط بیگانه گان بر مسلمانان، فتوای جهاد صادر کردند که مردم هم مشتاقانه و صمیمانه به فتوای آن‌ها پاسخ مثبت دادند. اما متأسفانه به خاطر حسادت‌های داخلی و با این نگرش که مبدا این پیروزی‌ها به نام علما ثبت شود، فرماندهان قاجارها عقب نشستند و عهدنامه‌های ننگینی را منعقد نمودند. با عبور از جنگ‌های طاقت فرسای ایران و روس، ایران وارد عصر امتیازات شد. علما در برابر امتیازات عصر ناصری، در کنار مردم قرار گرفتند و با صدور فتوا، نخستین جنبش اجتماعی در ایران را علیه، استبداد داخلی و استعمار خارجی، رقم زدند. که اتفاقاً زمینه‌ساز انقلاب مشروطه هم شد. اما علما در برابر انقلاب مشروطه موضع یکسانی نداشتند و به دو گروه تقسیم شدند. یکی علمای سنت‌گرا، و دیگری علمای نوگرا، در واقع علمای نوگرا با تفسیر جدید از دین و موافقت آن با مشروطیت، خواهان تقلیل نقش شاه در جامعه بودند. که سرانجام هم علمای نوگرا بر رقیبان خود، یعنی علمای سنت‌گرای مشروعه‌خواه پیروز شدند و نظام سیاسی مشروطه را مستقر نمودند. اما طولی نکشید که دیگر بار مستبدین داخلی در همکاری با استعمارگران خارجی به این نظام سیاسی مردمی، پایان بخشیدند. اما این تجربه‌ی تجدد، بر دانش سیاسی علمای نوگرا افزود، به طوری که مشروعیت شاه در عصر پهلوی برخلاف عصر قاجار با چالش اساسی مواجه شد. در این دوران شاه دیگر نه تنها نایب امام، بلکه ظل الله هم تلقی نمی‌شد. بنابراین علما، اعلام داشتند که شاه در صورتی مشروعیت خواهد داشت که توسط گروهی از مجتهدان برجسته انتخاب شود. این نظریه بر سخت‌گیری پادشاهان پهلوی بر علما افزود. اما دیری نپایید که شاه به عنوان غاصب حکومت تلقی شد که، حکومت نایبان واقعی امام غایب را غصب کرده است. بنابراین امام خمینی رحمته الله علیه که چکیده و عصاره‌ی تمامی علما در دوران معاصر بود، با الهام از جنبش تنباکو، انقلاب مشروطه، قیام چهل و دو و بر طرف نمودن ضعف اندیشه‌ی سیاسی علما، به مثابه‌ی ولایت فقیه، دو جریان فکری و سیاسی علمای سنت‌گرا و علمای نوگرا را با یکدیگر امتزاج نمود و از این امتزاج، ترکیب جدیدی از سنت و مدرنیته استخراج نمود و آن را جمهوری اسلامی نامید. تا هم پاسدار علمای سنت‌گرا باشد و هم به عنوان یک عالم برجسته و شجاع، پاسدار علمای نوگرا باشد. بدین شکل جمهوری اسلامی را تشکیل داد و آن را مقدمه حکومت امام زمان عجل الله فرجه نامید.

منابع و ماخذ

- ۱- فوران، جان، (۱۳۸۹)، مقاومت شکننده؛ *تاریخ تحولات اجتماعی ایران*، ترجمه ی احمد تدین، تهران، انتشارات فرهنگی رسا.
- ۲- کمالی، مسعود، (۱۳۸۱)، *جامعه ی مدنی؛ دولت و نوسازی در ایران معاصر*، ترجمه ی کمال پولادی، تهران، انتشارات باز.
- ۳- نفیسی، سعید، (۱۳۸۴)، *تاریخ اجتماعی و سیاسی ایران در دوران معاصر*، تهران، انتشارات اهورا.
- ۴- آجودانی، ماشاءالله (۱۳۸۷)، *مشروطه ی ایرانی*، تهران، انتشارات اختران.
- ۵- بینا، علی اکبر، (۱۳۸۳)، *تاریخ سیاسی و دیپلماسی ایران*، تهران، انتشارات دانشگاه تهران.
- ۶- دهقانی، رضا، (۱۳۹۲)، *تاریخ مردم ایران در دوره ی قاجار*، تهران، انتشارات پارسه.
- ۷- سریع القلم، محمود، (۱۳۹۰)، *اقتدارگرایی ایران در عهد قاجار*، تهران، انتشارات فرزانه روز.
- ۸- آجودانی، لطف الله، (۱۳۹۰)، *علما و انقلاب مشروطیت*، تهران، انتشارات آمه.
- ۹- آوری، پتر، (۱۳۸۹)، *تاریخ ایران به روایت کمبریج؛ از نادرشاه تا انقلاب اسلامی*، ترجمه ی مرتضی ناقب فر، تهران، انتشارات جام.
- ۱۰- ناظم الاسلام کرمانی، محمد بن علی، (۱۳۸۷)، *تاریخ بیداری ایرانیان*، تهران، انتشارات امیر کبیر.
- ۱۱- ورهرام، غلام رضا، (۱۳۸۵)، *نظام سیاسی و سازمان های اجتماعی ایران در عصر قاجار*، تهران، انتشارات معین.
- ۱۲- کاتوزیان، محمد علی، (۱۳۹۱)، *ایرانیان؛ دوران باستان تا دوران معاصر*، ترجمه ی حسین شهیدی، تهران، نشر مرکز.
- ۱۳- راوندی، مرتضی، (۱۳۵۴)، *تاریخ اجتماعی ایران*، جلد دوم، تهران، انتشارات امیر کبیر.
- ۱۴- کدی، نیکی، (۱۳۹۲)، *ایران دوران قاجار و برآمدن رضاخان*، ترجمه ی مهدی حقیقت خواه، تهران، انتشارات ققنوس.
- ۱۵- خلیلی، نسیم، (۱۳۹۰)، *انقلاب مشروطیت ایران*، تهران، انتشارات ققنوس.
- ۱۶- آبراهامیان، یرواند، (۱۳۸۷)، *مقالاتی در جامعه شناسی سیاسی ایران*، ترجمه ی سهیلا ترابی

فارسانی، تهران، نشر مرکز.

۱۷- کاتوزیان، محمد علی، (۱۳۹۱)، *دولت و جامعه در ایران*، ترجمه ی حسن افشار، تهران نشر مرکز.

۱۸- آدمیت، فریدون، (۱۳۸۷)، *ایدئولوژی نهضت مشروطه ی ایران*، تهران، نشر مرکز.

۱۹- کاتوزیان، محمد علی، (۱۳۹۲)، *تضاد دولت و ملت*، تهران، نشر نی.

۲۰- کسروی، احمد، (۱۳۸۵)، *تاریخ مشروطه ی ایران*، تهران، انتشارات میلاد.

۲۱- ملکزاده، مهدی، (۱۳۸۷)، *تاریخ انقلاب مشروطیت ایران*، تهران، انتشارات سخن.

۲۲- آبراهامیان، یرواند، (۱۳۸۶)، *ایران بین دو انقلاب*، ترجمه ی احمد گل محمدی و دیگران، تهران، نشر نی.

۲۳- آفاری، ژانت، (۱۳۸۵)، *انقلاب مشروطه ی ایران*، ترجمه ی رضا رضایی، تهران، نشر بیستون.

۲۴- طلوعی، محمود، (۱۳۸۶)، *پدر و پسر؛ ناگفته هایی از زندگی و روزگار پهلوی ها*، تهران، نشر علم.

۲۵- اکبری، محمد علی، (۱۳۸۴)، *تبارشناسی هویت جدید ایرانی*، (عصر قاجاریه و پهلوی اول)، تهران، انتشارات علمی و فرهنگی.

۲۶- اتابکی، تورج، (۱۳۹۱)، *تجدد آمرانه، جامعه و دولت در عصر رضاشاه*، ترجمه ی مهدی حقیقت خواه، تهران انتشارات ققنوس.

۲۷- مختاری، رضا، (۱۳۹۲)، *پهلوی اول؛ از کودتا تا سقوط*، تهران، نشر پارسه.

۲۸- سینایی، وحید، (۱۳۸۴)، *دولت مطلقه ی نظامیان و سیاست در ایران*، تهران، انتشارات کویر.

۲۹- نجفی، موسی، (۱۳۹۱)، *تاریخ تحولات سیاسی ایران*، تهران، انتشارات مطالعات تاریخ معاصر ایران.

۳۰- نجاتی، غلام رضا، (۱۳۸۶)، *تاریخ سیاسی بیست و پنج ساله ی ایران؛ از کودتا تا انقلاب*، تهران، انتشارات خدمات فرهنگی رسا.

۳۱- میرموسوی، علی، (۱۳۸۴)، *اسلام، سنت، دولت مدرن، نوسازی دولت و تحول در اندیشه*

سیاسی معاصر شیعه، تهران، نشر نی.

۳۲- موثقی، احمد، (۱۳۸۵)، *نوسازی و اصلاحات در ایران: از اندیشه تا عمل*، تهران،

نشر قومس.

- 33-Amanat, abbas, (1997), *pivot of The universe :nasir al-din shan Qajar and the Iranin monarchy*, (1831-1896), Berkeley and Losanjeles: university of California press.
- 34-Bakhiash, shaul, (1978), *Iran:monarchy, bureaucracy, and reform under the Qajars*, (1858-1896), London:Ithaca press for The middle east center,st Antony,s Colleje.
- 35-Banani, Amin, (1961), *The modrnizaion of Iran* (1921-1941), standford: standford university press.
- 36-Cronin, stephanie, (1997), *The army and the creation of the pahlavi state in iran*, (1910-1920), London:I.B.Tauris.
- 37-Abrahamian, ervand, (1982), *Iran between tow revolution* :Priceton university press.
- 38-Bashiriyeh, hossien, (1989), *The state and revolution in iran* (1962-1982),London :croom helm .